

منافع و محدودیت‌های پانوپتی سیستم حقوق بشری

سازمان‌های غیر دولتی و نظارت بر نسل‌کشی*

برنت جی. استیل و ژاک. ل. آمورو

برگردان: محمودرضا گلشن‌پژوه، احمدرضا تقاء

چکیده

نویسندگان این مقاله معتقدند ارتباط قوی بین سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری و قدرت‌های هژمونیک به شیوه‌ای کارآمد و مؤثر، به «پیشگیری» از نقض حقوق بشر در سطح جهان کمک می‌کند. در این راستا پانوپتیکیون استعاره مفیدی است که بخشی از روابط ممکن میان هژمون‌ها و سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری را نشان می‌دهد.

در حقیقت پانوپتیکیون، نهادی اجتماعی نمونه با هدف کنترل رفتار زندانیان از طریق اعمال خودانضباطی است. در این سیستم، برای زندانی مراقبت نهادی تداوم دارد.

مقاله ادعان دارد عمده پژوهش‌های روابط بین‌الملل در زمینه تشکلهای غیردولتی بر این مسئله متمرکز بوده که این تشکلهای چگونه بر سیاست‌های عوامل دولتی تأثیر گذارده‌اند، یعنی ارزیابی و تحلیل نقش شبکه‌های حمایتی فراملی در تغییر سیاست‌های دولت از طریق لابی یا شرمندسازی و نقشی که سازمانهای غیر دولتی در بهبود اقدامات دولت‌های خاص در زمینه حقوق بشر ایفا کرده‌اند.

درنهایت نویسندگان این موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهند که سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری و هژمون‌ها توأماً در جلوگیری از مواردی از نقض حقوق بشر همچون نسل‌کشی بی‌فایده‌اند. با این حال برخی مواقع نیز منافع متضادی بین آنها وجود دارد.

چکیده

سازمانهای غیر دولتی، پانوپتیکیون، حقوق بشر، هژمونی

* مقاله حاضر برگردان متن زیر است:

Steele, Brent j. & Amoureux, Jacque L.: "NGO's and Monitoring Genocide: The Benefits & Limits to Human Rights Panopticism", *MILLENNIUM*, Vol. ۳۴, No. ۲, ۲۰۰۵.

۱. درآمد

خارجی هژمون‌ها انتقاد دارند. سپس نگاهی می‌اندازیم به دو بحران انسانی به‌عنوان تک‌پژوهی‌هایی به‌منظور تعیین نقشی که سازمانهای غیر دولتی در نتایج آن بحران‌ها ایفا کرده‌اند.

بحث ما متضمن چندین استلزام ژئوپلیتیک است. مهم‌ترین استلزام این است که مفهوم یک پانوپتیکون حقوق بشری به‌عنوان «نوعی تحلیل» جهت توضیح و تبیین رابطه میان سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری و قدرت‌های هژمونیک شاید به روشن شدن کارآمدترین و مؤثرترین روش، جهت «پیشگیری» از نقض حقوق بشر در سطح جهان کمک کند. به‌عبارت دیگر، پانوپتیکون استعاره مفیدی است که یک رابطه از روابط ممکن میان هژمون‌ها و سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری را می‌نمایاند. به‌علاوه درک این مسئله که حمایت از حقوق بشر به چه شکل در خدمت منافع هژمونیک است شاید آن تصورات ریشه‌دار را که از دیرباز در رابطه با پیوند میان حقوق بشر و سیاست خارجی وجود داشته به چالش بگیرد و از این طریق آن منافع را با عمل هماهنگ سازد. در آخر اینکه این تلاش مورد توجه کسانی قرار خواهد گرفت که به انقیاد پنهان افراد از سوی

در این مقاله ما برای تعبیر و تفسیر مقوله ارتقا و حمایت از حقوق بشر به‌معنای غربی آن از مفهوم «پانوپتیکون جهانی» بهره می‌گیریم. ما همچون نویسندگان دیگری که پیش‌تر از مفهوم پانوپتیکون بهره جست‌ه‌اند، رژیم جاری حقوق بشر در سطح جهان را مرتبط با ساختارهای قدرت هژمونیک و در راستای تقویت و به نفع آن ساختارها در نظر می‌گیریم. ولی با این حال با جرمی بن‌تام بیش از اشخاص فراوان دیگری که پس از او به کارکرد پانوپتیکون پرداخته‌اند همسو و همداستان هستیم و برای مراقبت پانوپتیکونی در ارتباط با جلوگیری از وقوع نسل‌کشی، «منافع» هنجاری قائلیم. حتی اگر چنین منافعی ناشی از ساختارهای قدرت به‌وجودآورنده آنها و در نتیجه جزء لاینفک آن ساختارها باشند. ما در بررسی اجمالی خود در این باره که نظامی پانوپتیکونی از تشکلهای غیر دولتی (سازمانهای غیر دولتی) و قدرت‌های دولتی هژمونیک چگونه می‌تواند تعداد موارد وقوع نقض جدی حقوق بشر را در آینده کاهش دهد، بررسی می‌کنیم که چرا هژمون‌ها از فعالیت سازمانهای غیر دولتی حمایت می‌کنند در حالی که سازمانهای غیر دولتی اغلب به سیاست

در راستای منافع خود ارزیابی کرده‌اند و یا خواهند کرد. در بخش چهارم با بهره‌گیری از شواهد تجربی مربوط به دو مورد خاص، به ارزیابی منافع - در تیمور شرقی - و محدودیت‌ها - در رواندا - در رابطه با پانوپتیسیسم حقوق بشری خواهیم پرداخت. در انتها بحثی هنجاری درباره رابطه میان سازمانهای غیر دولتی و هژمون‌ها پایان بخش مقاله ما خواهد بود.

۲. تعابیر مختلف از پانوپتیسیسم

نویسندگان بسیاری، از مفهوم پانوپتیکیون در آثار خود بهره جسته و می‌جویند. پانوپتیکیون به تعبیر جرمی بنتام عبارت بود از «یک نهاد اجتماعی نمونه با هدف کنترل رفتار و به تعبیر دقیق‌تر طرحی معمارانه برای احداث زندانی که در آن از طریق اعمال خودانضباطی، رفتار زندانیان تحت کنترل درآید». در درون این پانوپتیکیون، زندانی می‌تواند ببیند که مراقبت نهادی واقعیت دارد ولی نمی‌تواند زمان مشاهده را پیش‌بینی کند. «ابتکار بنتام... استفاده از عدم قطعیت به مثابه ابزاری برای انقیاد بود. اینکه زندانی هنگام تحت مشاهده قرار گرفتن واقعاً در حال انجام عملی ممنوع هست یا خیر آنقدرها اهمیت ندارد، بلکه آنچه مهم است آن است که طرح پانوپتیکیونی تا چه حد در

ساختارهای قدرت انتقاد دارند. زیرا این بررسی تناقضات موجود در درون این شبکه انضباطی را در معرض دید قرار می‌دهد و با این کار به‌طور بالقوه راه اصلاح آن را می‌گشاید. همچنین محمل و ابزار هژمون‌ها برای یک پانوپتیکیون حقوق بشری (یعنی سازمانهای غیر دولتی) باعث آشکار شدن استثمارگری هژمون‌ها و زیر سؤال رفتن تعاریف کاملاً غربی از حقوق بشر می‌شود.

مقاله حاضر دارای پنج بخش است: در بخش نخست ما به اجمال تعبیرهای گوناگون از مفهوم پانوپتیسیسم و انضباط را مرور می‌کنیم. سپس در بخش دوم مفهوم پانوپتیسیسم را در حوزه حقوق بشر پیاده می‌کنیم با این فرض که رژیم‌های حقوق بشر گونه‌ای از انضباط محسوب می‌شوند و اینکه سازمانهای غیر دولتی با نظارت بر موارد نقض حقوق بشر نقشی مراقبتی را در این میان ایفا می‌کنند. با این اوصاف سازمانهای غیر دولتی محملی برای قدرت انضباط بخش حقوق بشر محسوب می‌شوند و در مقایسه با قدرت هژمونیک دولت‌های مستقل، گونه ملایم‌تر و سریع‌تر ساختارهای قدرت به شمار می‌روند.

در بخش سوم، سه دلیل ممکن برای این مسئله ارائه می‌دهیم که چرا هژمون‌ها فعالیت‌های نظارتی سازمانهای غیر دولتی را

باوراندن این مسئله به شخصی زندانی که تحت مشاهده است و در نتیجه وادار کردن او به خودپایی^۱ موفق است. «قدرت، این گونه سنجیده می‌شود».

از نگاه میشل فوکو، پانوپتیکون مورد نظر بنتمام تجسم جامعه‌ای انضباطی و مناسبات قدرت در آن جامعه است. «پانوپتیکون ... نمودار سازوکاری از قدرت است که به هیأت آرمانی‌اش فروکاسته شده است». جامعه انضباطی مدرن جامعه‌ای است که مراقبت تعمیم یافته بر کل جامعه و کلیه نهادهای آن حاکم است نه جامعه‌ای با انضباط استثنایی که در آن قدرت در حکومت متمرکز باشد. «[این جامعه] خارج از این هیأت‌های ناگهانی، خشونت بار و ناپیوسته که به اعمال حاکمیت مقید شده‌اند عمل می‌کند». انضباط نوعی «تکنولوژی» قدرت است و هدف آن «به کمال رساندن قدرت» و محقق ساختن اطاعت و سرسپردگی «بی آنکه اعمال عملی آن قدرت ضروری باشد». پانوپتیکون به شکلی نامحسوس این تکنولوژی را تا حوزه «زندگی روزمره» بسط می‌دهد و می‌توان از آن در هر عرصه‌ای برای کنترل رفتار بهره برد. «هرگاه با چندین فرد مختلف سر و کار داشته باشیم

که باید یک وظیفه یا شکل خاصی از رفتار را بر آنان تحمیل کرد، می‌توان از طرح پانوپتیکونی استفاده کرد».

مزیت اول پانوپتیکون اعمال مؤثر قدرت و وادارسازی سوژه‌ها به انجام خودپایی در کردار است. برای اعمال این قدرت به افراد زیادی نیاز نیست و بنابراین افراد بیش تری را می‌توان در معرض اعمال این قدرت قرار داد. مزیت دوم پانوپتیکون «مؤثر بودن» آن است که محصول «ماهیت پیشگیرانه، عملکرد مستمر و سازوکارهای خودکار آن» است. کارایی و اثربخشی به این نیست که سرکوب فیزیکی به طرز موفق انجام شود و یا هر عمل ممنوعی واقعاً تنبیه به دنبال داشته باشد، بلکه پانوپتیکون در همان وهله نخست مانع از بروز رفتار نامطلوب می‌شود.

در ساختار پانوپتیکون سوژه‌ها به ابژه قابل مطالعه تبدیل می‌شوند، آن هم ابژه‌هایی که رفتارشان را می‌توان پیش‌بینی و در نتیجه اصلاح کرد. از همین رو فوکو انضباط را قدرت مثبت می‌داند. کارکرد انضباط به تحدید عمل یا افزایش حیطه قدرت به عملکرد شخص، محدود و منحصر نمی‌شود. انضباط می‌تواند نوعی سوپرکتیویته خاص ایجاد کند. انضباط افراد را «می‌سازد» و «هدفش عبارت است از تقویت نیروهای

۳. مراقبت سازمانهای غیر دولتی و ساختارهای قدرت هژمونیک

همراستا با دیگر کاربست‌های پانوپتیسیسم، کاربست این مفهوم در عرصه سیاست جهانی هژمون‌ها را به‌عنوان بخشی از ساختارهای قدرت و جویای ساماندهی به آن ساختارها به نفع خود ترسیم می‌کند. تعریف ما از هژمون، کشور - یا کشورهای - قدرتمندی است که به سلطه ایدئولوژیک خود واقف است و به‌دنبال نفوذ بر اعمال دیگر کشورها است که اغلب هم در این راه موفق می‌شود. بنابراین ما می‌گوییم درست مثل وضعیت یک جامعه داخلی، جامعه بین‌المللی نیز دارای نظم است که به برخی بازیگران بیش از بقیه احساس هویت یک عامل توانا را می‌بخشد. به این ترتیب این بازیگران قادر می‌شوند ساختارهای قدرت را به نفع خود حفظ کنند. مراقبت پانوپتیکنی ابزاری جذاب برای ایجاد و تقویت این سلطه ایدئولوژیک بر قدرت محسوب می‌شود.

با این حال، هژمون‌ها دقیقاً به همین دلیل که جایگاهشان آنها را محدود می‌کند از قدرت مطلق برخوردار نیستند و چه بسا در عین حال که اعمال قدرت می‌کنند خود هدف اعمال قدرت سایر بازیگران باشند. فوکو در این باره چنین توضیح می‌دهد:

اجتماعی، افزایش تولید، توسعه اقتصاد، گسترش آموزش و ارتقای سطح اخلاق عمومی و در یک کلام ازدیاد و تکثیر». انضباط همچنین تصحیح‌کننده است و می‌کوشد با تعریف انسان‌های «عادی» و «غیر عادی» مثلاً «بزهکار» و «کشور مطرود» و برخورد با افراد غیر عادی، جامعه را عادی کند.

نکته مهم‌تر اینکه این نظام به شکل پیشینی، مناسبات قدرت را از این جنبه که چه کسی در قدرت - و مشاهده‌گر - است و چه کسی تحت انضباط، مشاهده و خودپایی است تعریف می‌کند. آن هم از راه تنظیم رفتار فرد از طریق «تعریف مناسبات قدرت از حیث زندگی روزمره انسان‌ها». به این ترتیب پانوپتیکن چون در کاربست‌های خود چندطرفیتی است می‌تواند هیأت‌های نهادی بسیاری به خود بگیرد و در عین حال همچنان به ساختار قدرتی که به سود عده‌ای معدود است متصل باشد. فوکو از ما می‌پرسد: «آیا عجیب است که زندان‌ها شبیه به کارخانه‌ها و مدرسه‌ها و سربازخانه‌ها و بیمارستان‌ها هستند و همه اینها شبیه زندان‌اند؟»

در اینجا ما با قدرتی مواجه نیستیم که به طور کامل در دستان یک شخص باشد و آن شخص بتواند آن قدرت را به تنهایی و به طور مطلق بر دیگران اعمال کند. ما با ماشینی طرف هستیم که در آن همه گرفتارند، چه آن کسانی که اعمال قدرت می کنند چه آن کسانی که در معرض اعمال قدرت هستند.

البته مسلماً در این میان سلسله مراتبی وجود دارد و کسانی بر دیگران برتری دارند، ولی صدر و ذیل این سلسله مراتب دارای نوعی «سلطه متقابل» هستند و در یک جامعه انضباطی، مراقبتی وجود دارد که در همه جهات گسترده است؛ همان طور که در ادامه این مقاله مشخص خواهد شد: «در پانوپتیکون هر شخص بسته به جایگاه خود تحت نظارت همه یا برخی افراد دیگر قرار دارد. شما با دستگاهی از بی اعتمادی کامل و در گردش روبه رو هستید چرا که هیچ نقطه مطلق وجود ندارد. صورت کامل مراقبت، سرجمعی است از «سوء مراقبت».

با در نظر گرفتن این نکته، به کاربست های پانوپتی سیسم، فعالیت های نظارتی سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری را هم به عنوان یک ساختار مراقبتی ممکن دیگر می افزاییم. عمده پژوهش های صورت گرفته

در حوزه روابط بین الملل در زمینه شکل های غیر دولتی (سازمانهای غیر دولتی) بر این مسئله متمرکز بوده که این تشکل ها چگونه بر سیاست های عوامل دولتی اثرگذار بوده اند. یعنی بررسی نقش «شبکه های حمایتی فراملی» در تغییر سیاست های دولت از طریق لابی یا «شرمنده سازی» و اینکه سازمانهای غیر دولتی چه نقشی در بهبود اقدامات دولت های خاص در زمینه حقوق بشر ایفا کرده اند. نقطه مشترک اکثر این پژوهش ها تحقیق در خصوص تأثیر سازمانهای غیر دولتی به عنوان یک «متغیر مستقل» بر تصمیم گیری ها و اقدامات دولت ها است.

با این همه سازمانهای غیر دولتی علاوه بر آنکه دولت ها را به بازنگری در منافعشان وادار می کنند، در خدمت منافع برخی دولت ها نیز هستند. ما می گوئیم NGO همچنین هیأت پنهان جدیدی از قدرت هژمونیک نیز هست و کارکرد نظارتی ای فراهم می کند که می تواند نیازهای هژمون ها را برآورده سازد. از طریق فعالیت های سازمانهای غیر دولتی نقض حقوق بشر را می توان نظارت، ضبط و عمومی کرد. فعالیت های ناقضان احتمالی حقوق بشر از طریق مشاهده و جمع آوری داده ها شفاف سازی می شود و این داده ها به صورت

پرونده‌هایی درمی‌آید که سپس این پرونده‌ها هم برای آشکار کردن وسعت دید سازمانهای غیر دولتی و هم اصلاح رفتار دولت‌ها و گروه‌های «مطرود» و تبدیل آنها به اعضای خوش‌رفتار جامعه بین‌الملل مورد استفاده قرار می‌گیرند. این استفاده از شفاف‌سازی سطح انضباط را در مناطقی از جهان که کنترل آنها از راه‌های سنتی اعمال قدرت برای هژمون‌ها دشوار است افزایش می‌دهد. سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری ابزار مؤثری برای گسترش نفوذ هژمونیک به شکلی سریع‌تر و کارا تر فراهم می‌آورند.

فعالینی که می‌پندارند اعلامیه جهانی حقوق بشر فهرست جامعی از تمامی عنایات مطلوب زندگی بشر است از درک این نکته غافلند که این عنایات (رهایی و برابری، آزادی و امنیت، مالکیت خصوصی و عدالت توزیعی) با هم ناسازگارند و از همین رو حقوقی که آنها را به‌مثابه استحقاق تعریف می‌کند نیز با هم مغایرت دارند. اگر حقوق با هم در تعایرند و ادعاهای مربوط به این حقوق تابع هیچ نظم و اولویت‌بندی قطعی اخلاقی نیست، ما نمی‌توانیم معیارمان را حقوق قرار دهیم.

ما از اصطلاحات قابل مناقشه «حقوق بشر» و «سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری» به مفهومی که در بستر ارزش‌های لیبرال غربی فهمیده می‌شوند استفاده می‌کنیم. از آنجا که ما مفهوم حقوق بشر را نوعی از «انضباط» فرض می‌کنیم اشاره ما به حقوق بشر به‌معنای غربی آن است که به شکلی محدود و به‌عنوان حقوق مدنی و سیاسی تعریف می‌شود و دیگر انواع حقوق بشر، مانند تعبیر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی - یا «گروهی» - در این تعریف جایی ندارند. این موضع لیبرالی را مایکل ایگناتیف نظریه‌پرداز لیبرال چنین جمع‌بندی می‌کند:

پس تعریف ما از «سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری» که کارکردهای مراقبتی را فراهم می‌کنند منحصر به آن سازمانهای غیر دولتی مستقر در غرب - و به‌اصطلاح برخی «سازمانهای غیر دولتی جهان اولی» - است که منعکس‌کننده این ارجحیت حمایت / ارتقای حقوق مدنی و سیاسی نزد جوامع غربی هستند. سازمان دیده‌بان حقوق بشر (HRW) و سازمان عفو بین‌الملل (AI) دو نمونه از سازمانهای غیر دولتی‌اند که تا حد زیادی مصداق نظام مراقبتی پانوپتیکنی به‌حساب می‌آیند و سوژه‌ها را براساس این تعریف محدود تحت انضباط درمی‌آورند.

منتقدان این نوع مفهوم‌پردازی از

حقوق بشر و سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری نتیجه‌گیری می‌کنند که با این حساب این سازمانهای غیر دولتی «دکترینالیست‌های» ارزش‌های غربی هستند و «هیچ‌کس نباید باور کند که آن طرح‌واره‌ای از حقوق که آسازمانهای غیر دولتی - نظیر AI و HRW - ترویج می‌کنند، به دنبال تکثیر مفهومی از جامعه براساس دموکراسی‌های صنعتی شمال نیست». ما نیز همچون این منتقدان، این تعریف محدود را مسئله‌دار می‌دانیم ولی برای مقاصد تحلیلی در اینجا برای تفسیر خود از یک رژیم حقوق بشری غربی از این تعریف استفاده می‌کنیم.

آنچه ابزارهای پانوپتیکونی سازمانهای غیر دولتی برای بسط قدرت را بسیار کارا و مؤثر می‌سازد - آن هم به‌رغم تعریف غربی این تشکل‌ها از حقوق بشر - آن است که اکثر سازمانهای غیر دولتی اگر نه همه آنها، مستقل از منافع دولت‌ها پنداشته می‌شوند. سازمان دیده‌بان حقوق بشر در سایت اینترنتی خود خاطرنشان می‌کند این سازمان:

هیچ پولی از دولت امریکا - یا هر دولت دیگری - قبول نمی‌کند. در واقع ما معمولاً نسبت به سیاست‌های دولت امریکا در زمینه

حقوق بشر، چه در داخل و چه در خارج امریکا، به شدت انتقاد داریم. سازمان دیده‌بان حقوق بشر نهادی کاملاً مستقل و غیر دولتی است که منحصرأ با کمک‌های افراد و بنیادهای خصوصی در سطح دنیا اداره می‌شود.

خودمختار و مستقل پنداشتن سازمانهای غیر دولتی باعث می‌شود تهدید چندانی برای استقلال واحدهای تحت نظارت تلقی نشوند. لذا اگر آنها را در خدمت قدرت هژمونیک هم در نظر بگیریم، باز هیأت «ملایم‌تر» و «سریع‌تر» آن قدرت محسوب می‌شوند. این نکته در مورد مستقل پنداشتن آنها از سازمان‌های فراملی نیز صادق است.

ارتقا و نظارت بر حقوق بشر، دولت‌ها را وارد جهان «متمدن» می‌کند که بخشی از تعریف آن شامل حقوق فردی و اقتصاد سرمایه‌داری - که نزد لیبرال‌ها به «آزادی اقتصادی» فردی نیز معروف است - می‌شود و از این راه یک اقتصاد جهانی پربازده و جامعه‌ای «لیبرال» از دولت‌ها را ایجاد می‌کند. نقض گسترده و شدید حقوق بشر همچون نسل‌کشی، دولت‌ها را از ایجاد و حفظ اقتصاد بازاری که بر پیش‌بینی‌پذیری ناشی از حاکمیت قانون وابسته است باز می‌دارد. عملکرد رژیم‌های حقوق بشر موجب

با این همه حاصل یک پانوپتی‌سیسم حقوق بشری همچنان یک فرد «تحت انضباط» است. در واقع این نوع تحلیل شاید برای کسب سود و آلت دست قرار دادن افراد استفاده شود - شده یا خواهد شد. باتوجه به اینکه «حوزه‌های تازه به انضباط درآمده» به بستری «با ثبات» و مستعد برای بهره‌کشی شرکت‌ها تبدیل می‌شوند. به‌علاوه در حالی که شاید خیلی‌ها بگویند هژمون‌ها از گفتمان حقوق بشر به‌منظور توجیه سیاست‌های خود استفاده می‌کنند، اکثر آنها همچنین خواهند گفت که پایبندی هژمون‌ها به اصول حقوق بشر در خوش‌بینانه‌ترین تعبیر، فراز و نشیب‌های زیاد دارد. باتوجه به این حالت‌های ممکن تکرار می‌کنیم آنچه ما در اینجا مطرح می‌کنیم - همان‌طور که در مقدمه گفتیم - یک پانوپتی‌کون حقوق بشری است به مثابه «شیوه‌ای از تحلیل برای فهم صف‌آرایی منافع هنگام پرداختن به مسئله پیشگیری از نسل‌کشی». در این چارچوب، هژمون‌ها سازمان‌های غیر دولتی حقوق بشری را مفید یافته‌اند چون این تشکل‌ها کارکردی مراقبتی دارند و مرتکبان بالقوه نسل‌کشی را «از انجام اعمالی که در صورت نبود آنها انجام می‌دهند باز می‌دارند». بنابراین در چنین مواردی

افزایش بازده جهانی می‌شود و گفتمان انضباطی با زدن برچسب «غیر عادی و غیر اخلاقی» به موارد نقض حقوق بشر، امر «عادی» را فردیت بخشیده و تثبیت می‌کند. این انضباط‌بخشی در راستای احترام به حقوق بشر شاید به‌نظر برخی افراد روشی خاص از به‌کارگیری پانوپتی‌سیسم بنماید. در اینجا بحث ما این است که ارتقای حقوق بشر نوعی انضباط است و نظارت بر بحران‌ها به کاهش موارد نقض حقوق بشر نظیر نسل‌کشی، شکنجه و حبس سیاسی می‌انجامد. فوکو در نوشته‌های خود بر این نکته تأکید می‌کند که پانوپتی‌سیسم در طول تاریخ به‌عنوان ابزار برای «حبس» و «سرکوب» به‌کار می‌رفته است. در حالی که بنتام احتمالاً در پانوپتی‌کون خود خیرخواهی محض می‌دید، فوکو و دیگران «به پانوپتی‌کون به چشم اختراعی بی‌رحمانه می‌نگرند که به شکل ماهرانه‌ای با هدف به انقیاد کشیدن روح بشر طراحی شده است». استیون گیل هم‌سو با همین اعتقاد، نگاهی انتقادی به سوداگرایی بنتامی دارد و تفکر او را مبتنی بر «گفتمان‌های قدرت معطوف به انضباط‌بخشی و شروع ساختن نبردهای رقابتی جدید در خیابان و شهر و روستا می‌داند».

پانوپتیکون حقوق بشری حکم هیأت ملایم‌تر، کم‌هزینه‌تر و سریع‌تر قدرت اعمال شده از سوی هژمون‌ها را دارد. ولی با این همه، ما تنش موجود میان سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری و هژمون‌ها را انکار نمی‌کنیم. اگرچه سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری و هژمون‌ها هر دو در جلوگیری از نسل‌کشی ذی‌نفعند و کمک سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری هژمون‌ها را از امتیازی ویژه در چنین شرایطی برخوردار می‌سازد، در موارد دیگر، منافع سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری و هژمون‌ها با هم در تضاد است. در این رابطه نمونه‌های متأخر فراوانی وجود دارد که همان سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری که در موقعیت‌های بالقوه نسل‌کشی خدمات مراقبتی ارائه می‌دهند از سیاست‌های امریکا انتقاد کرده‌اند و آن سیاست‌ها را مغایر با اصول حقوق بشر دانسته‌اند. در حوزه حقوق بشر سه مجرای بالقوه برای مراقبت وجود دارد. سازمانهای غیر دولتی در مواقعی، موارد نقض را به روش‌های گوناگون ثبت، از این موارد تصویر تهیه می‌کنند و سپس با استفاده از آنها به طرح این فجایع برای افکار عمومی می‌پردازند و در واقع فراهم‌کننده مجرای اول هستند. همین‌طور سازمانهای غیر دولتی به انجام مصاحبه با پناهجویان، مقامات محلی و اعضای کادرهای پزشکی می‌پردازند و سپس این مصاحبه‌ها را به‌صورت گزارش‌هایی درمی‌آورند که اطلاعات حیاتی را به‌طور چکیده در اختیار بازیگران مهم عرصه بین‌المللی قرار می‌دهد. در روش سوم، سازمانهای غیر دولتی به جمع‌آوری اطلاعات از گروه‌های داخلی موجود در جوامعی که فجایع در آنها رخ می‌دهد می‌پردازند و انتشار اطلاعات نیز به نوبه خود موجب بسیج آن گروه‌های داخلی می‌شود. علاوه بر سازمان‌های بین‌المللی و گروه‌های سیاسی داخلی، بازیگران مهم سیاسی در کشورهای غربی نیز مخاطب گزارش‌های سازمانهای غیر دولتی محسوب می‌شوند.

درست همان‌طور که مراقبت پانوپتیکونی معمولاً زمانی کارگر می‌افتد که پانوپتیکون در معرض دید سوژه نباشد، سازمانهای غیر دولتی هم لازم نیست هنگام وقوع موارد نقض در محل حاضر باشند زیرا مبنای گزارش‌های آنها، شهودی هستند که در منطقه وقوع موارد نقض حضور دارند. افراد گرفتار شده و گروه‌هایی از افراد نظیر سازمانهای غیر دولتی بومی، شاهدان عینی نسل‌کشی محسوب می‌شوند. سازمانهای غیر دولتی پس از مقابله این اطلاعات با یکدیگر

عکس‌های ماهواره‌ای مربوط به گورهای دسته‌جمعی و اطلاعات دیگر، وقوع نسل‌کشی در رواندا را تأیید کرد.

سازمانهای غیر دولتی با تهیه و تدوین گزارش‌هایی در خصوص موارد نقض حقوق بشر برای مقاصد کیفری چه برای مجامع قضایی داخلی و چه بین‌المللی نوع سوم مراقبت را انجام می‌دهند. برای نمونه در جریان نسل‌کشی بوسنی سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری از طریق لابی با امریکا و سازمان ملل آنها را به تشکیل دادگاهی بین‌المللی قانع کردند و شواهد لازم برای این دادگاه و دادگاه‌های دیگر را فراهم آوردند. شواهد مربوطه تعمداً به‌صورتی ترتیب یافته که تشخیص مسئولیت افراد را تسهیل کند و هر فرد، مسئول یکسری جرایم خاص شناخته شود. دادگاه‌های موقت تشکیل یافته برای یوگسلاوی (دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق) و رواندا (دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا) و ارجاع پرونده‌های مربوط به سودان و جمهوری دموکراتیک کنگو به دیوان بین‌المللی کیفری (ICC) به مرتکبان بالقوه اطمینان می‌دهد که جرایمشان آشکار شده و احتمالاً تنبیه می‌شوند. همین‌طور که رژیم حقوق بشر به ایجاد و تقویت سازوکارهای مرتبط با مسئولیت‌پذیری و

آنها را به‌صورت گزارش‌هایی درمی‌آورند و اقدامات مراقبتی آنها باعث می‌شود مرتکبان نسل‌کشی تحت انضباط درآیند چون این مرتکبان نمی‌دانند چه کسی فعالیت‌هایشان را گزارش خواهد داد. به این ترتیب سازمانهای غیر دولتی حتی بدون آنکه در «صحنه جنایت» حاضر باشند به جمع‌آوری گزارش می‌پردازند.

مجرای دوم دول غربی هستند که در عصر «تعمیم یافتن جامعه مراقبتی» از طریق فعالیت‌های اطلاعاتی از موارد نقض حقوق بشر مانند نسل‌کشی، از طریق فعالیت‌های اطلاعاتی پرده برمی‌دارند. دول غربی توانمندی‌های مراقبتی کلی خود در زمینه گردآوری، و تحلیل شواهد را برای پرده برداشتن از موارد نقض حقوق بشر که سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری گزارش می‌دهند به کار گرفته‌اند، حتی اگر متعاقباً اقدام دیپلماتیک یا نظامی برای برخورد با آن موارد در پیش نگرفته باشند. در مورد نسل‌کشی در رواندا، امریکا تا آنجا پیش رفت که گروهی از تفنگداران دریایی را به مأموریتی تجسسی در درون خاک رواندا گسیل داشت تا صحت و سقم گزارش‌های مربوط به قتل عام توتسی‌ها توسط هوتوها را مشخص سازند که این مأموریت در کنار

پاسخگویی ادامه می‌دهد، خطر تنبیه، بیش‌تر و بیش‌تر خود را نشان می‌دهد. اقدامات مراقبتی در جهت جمع‌آوری شواهد برای استفاده مجامع قضایی تا حدودی یک ساختار پانوپتیکونی را تشکیل و تقویت می‌کنند که وظیفه آن اعمال خودانضباطی است. اکنون رفته رفته متوجه می‌شویم که کارایی سازمانهای غیر دولتی زمانی که دوشادوش سازمانهای دولتی فعالیت می‌کنند به مراتب بیش‌تر است. شواهد و قرائن بیش‌تر مؤید این احتمال است که سازمانهای غیر دولتی را می‌توان با ساختارهای قدرت هژمونیک پیوند داد. در اواسط دهه ۱۹۷۰ مجلس نمایندگان آمریکا چند رشته جلسه استماع با موضوع «سازمانهای بین‌المللی» و «حقوق بشر در جامعه جهانی» ترتیب داد. هدف این جلسات بحث و تبادل نظر در خصوص جدیدترین فجایع حقوق بشری صورت گرفته و راههای کاهش احتمال تکرار آن فجایع در آینده بود. در اکتبر ۱۹۷۳ چند تن از نمایندگان سازمانهای غیر دولتی در حضور «کمیته فرعی سازمانها و جنبشهای بین‌المللی» به توضیح و ادای شهادت پرداختند. مارتین انلز به نمایندگی از عفو بین‌الملل در سخنان خود گفت رابطه میان «دولت‌های ملی و سازمانهای غیر دولتی» به نفع هر دو طرف است و افزود:

دعوت شما از ما به‌عنوان نمونه‌ای از روابطی که باید بین ساختارهای دولتی رسمی و ارگانهای غیر دولتی غیر رسمی برآمده از افکار عمومی که به مسئله حقوق بشر می‌پردازند وجود داشته باشد، حایز ارزش و اهمیت خاص است.

انلز همچنین با اشاره به نقش استراتژیک خاصی که سازمانهای غیر دولتی می‌توانند در حوزه‌های دور از دسترس حتی یک دولت قدرتمند ایفا کنند، خاطرنشان کرد:

در پاره‌ای موارد حضور تشکلهای غیر دولتی می‌تواند مؤثرتر از حضور دولت‌ها باشد. دکتین عدم مداخله به‌طور واضح متوجه دولت‌هاست. حال آنکه فشار ارگانهای مطلع و آگاه غیر دولتی نه تهدید که آشکارسازی به‌همراه دارد.

در سال ۱۹۷۴ نیز مجموعه جلسات دیگری با موضوع «حقوق بشر در جامعه جهانی» برگزار شد و بار دیگر نمایندگانی از سازمانهای غیر دولتی در برابر کمیته کنگره به ادای توضیح پرداختند. کمیته مزبور اختصاص بودجه‌ای را برای سازمانهای غیر دولتی فعال در زمینه حقوق بشر پیشنهاد

جیمی کارتر به ریاست جمهوری صادق است که به قول نویسنده‌ای «سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری در شرف اشغال جایگاهی کاملاً متفاوت در درون ساختار قدرت واشنگتن بودند».

از اواسط دهه ۱۹۷۰ تاکنون جامعه سازمانهای غیر دولتی به طرق گوناگون با عوامل دولتی گره خورده است. برخی از سازمانهای غیر دولتی مثل عفو بین‌الملل کوشیده‌اند استقلال خود از سیاستگذاران امریکایی را کاملاً حفظ کنند، در حال که برخی دیگر به روابط نزدیک خود با دولت امریکا افتخار می‌کنند. مثلاً سازمان دیده‌بان حقوق بشر که از دل توافق‌های هلسینکی پدید آمد - و در ابتدا «دیده‌بان هلسینکی» نام داشت - به ارتباطات خود با دولت امریکا افتخار می‌کند؛ ارتباطاتی که این سازمان را به مهم‌ترین سازمان حقوق بشری در سطح جهان تبدیل کرده است. آریه نئیر، رئیس این سازمان با تعمیم سیاست رایج در دوران تصدی خود خاطرنشان کرده است «ما به‌عنوان سازمانی امریکایی عمده‌تأثیر بر سیاست‌های امریکا تمرکز داریم و سیاست‌های امریکا در سطح جهانی از چنان اهمیتی برخوردار است که اثرگذاری ما ناشی از رابطه‌مان با سیاست‌های امریکاست».

داد. با این حال بودجه یاد شده را مقید به شروطی کرد که حافظ استقلال سازمانهای غیر دولتی باشد. توجه گزارش مزبور به اینکه کمیسیون حقوق بشر مطالعات جامعی در خصوص وقوع شکنجه براساس اطلاعات دریافتی از «سازمان‌های تخصصی و سازمان‌های غیر دولتی» صورت دهد گواه دیگری بر رابطه و همکاری کنگره و NGOهاست.

البته ما باید تشکیل این جلسات را در بافت تاریخی خاص خودشان در نظر بگیریم. مجلس قانونگذاری امریکا این جلسات را صرفاً برای بحث و پیشنهاد راهبردهایی در جهت کاهش تراژدی‌های بشری فراوان آن دوره تشکیل نداد بلکه می‌خواست با این کار به اعتراضات خود به سیاست‌های «رنال پولیتیک» دولت‌های نیکسون و فورد که تحت تأثیر کیسینجر بودند مشروعیت نهادی ببخشد. وانگهی این را هم باید به‌خاطر داشته باشیم که این واکنش‌های کنگره مصادف بود با به‌رسمیت شناختن و گسترش و تکثیر NGOها. اواسط دهه هفتاد دوران حساسی برای این سازمان‌ها و تشکل‌ها بود؛ دورانی که این تشکل‌ها با عوامل دولتی داخل امریکا در یک صف قرار گرفتند. این نکته به‌ویژه در خصوص دوران پس از انتخاب

۴. انگیزه‌های هژمون‌ها برای ارتقای حقوق بشر

هژمون‌ها به سه دلیل روشن، حمایت از مراقبت سازمانهای غیر دولتی را در راستای منافع خود ارزیابی می‌کنند. دلیل «جهانی‌گرایانه - لیبرالی» این موضوع آن است که فعالیت‌های نظارتی سازمانهای غیر دولتی آن چیزهایی را که برای رژیم‌های لیبرال تحمل‌پذیر نیست در صف مقدم قرار می‌دهد. این هژمون‌ها نه تنها بیش از رژیم‌های دیگر از قابلیت تشخیص «نادرستی» این اعمال برخوردارند، بلکه بیش از آنها خود را ملزم می‌دانند به‌نحوی از انحای جلوی این قبیل موارد نقض حقوق بشر را بگیرند. مایکل ایگناتیف نمونه‌ای از این دستور کار لیبرالی به‌دست می‌دهد. ایگناتیف نه تنها مشروعیت دولت‌ها را وقتی که از تضمین حقوق بشر افراد خود عاجزند زیر سؤال می‌برد، بلکه فقدان ساختارهای دولتی را با نقض گسترده حقوق بشر مرتبط می‌داند: «هم‌اکنون بدترین موارد نقض حقوق بشر در آن نقاطی رخ می‌دهد که قدرت دولت بیش از حد کم است نه آنجاها که قدرت دولت بیش از حد زیاد است». هژمون‌های لیبرال به این سبب از نظارت بر حوزه‌های مسئله‌دار حمایت می‌کنند که نقض حقوق بشر پایه و

اساس هویت آنها، یعنی اعتقاد به حقوق بشر را متزلزل می‌سازد.

البته کارنامه امریکا در زمینه نابردباری در برابر نقض حقوق بشر در خوش‌بینانه‌ترین تحلیل فراز و نشیب فراوان دارد. در واقع آنچه موجب نگرانی سازمانهای غیر دولتی و دیگر اعضای جامعه بین‌المللی بوده «بردباری» در برابر نقض حقوق بشر و حتی ترویج آن بوده است. از این گذشته «نابردباری» در برابر نقض حقوق بشر زمانی که واقعاً نمود می‌یابد معمولاً با دلایل و توضیحات مبهم و دو پهلو توجیه می‌شود. گزینشی عمل کردن هژمون‌های لیبرال در دفاع از حقوق بشر راه را برای ارائه «دومین دلیل ممکن» برای حمایت تلویحی هژمون‌ها از نظارت سازمانهای غیر دولتی می‌گشاید. این نقد مبتنی بر «صالت ساختار اقتصادی» می‌گوید حقوق لیبرالی در حکم «سپر»ی است برای حفاظت از نظم حاکم در برابر پرولتاریای ناراضی و کوششی برای پنهان‌سازی تلاش‌های انضباط‌بخش. این تلاش‌ها در نهایت یک بازار سرمایه‌داری جهانی ایجاد می‌کنند که در همه‌ی جهات گسترش یافته و آزادی سیاسی را با آزادی اقتصادی در می‌آمیزد. دولت‌ها با تضمین حقوق فردی، توانایی جامعه برای تعقیب انگیزه‌های

اقتصادی خودخواهانه و میدان دادن به «دست پنهان» مورد اشاره اسمیت - بخوانید

سرمایه‌داران - برای انجام عمل پلیدش را بالا می‌برند. به این ترتیب مفهوم حقوق از افراد

در برابر مداخله‌جویی‌ها حمایت می‌کند ولی «حمایتی» که در نهایت به سود طبقه حاکم

در جهان تمام می‌شود. منتقدانی همچون فلتمن این را دلیل

چندان مناسبی برای توضیح علت اهمیت و دوام مفهوم حقوق ارزیابی نمی‌کنند. وانگهی

آنچه در بحث ما اهمیت دارد این نیست که آیا مفهوم حقوق بشر سرانجام در عمل به

شکل‌گیری یک نظام فئودالی بین‌المللی براساس یک نیروی کار مستقل فردیت‌گرایانه

می‌انجامد یا خیر، بلکه آنچه اهمیت دارد این است که عوامل هژمونیک تا چه اندازه

«می‌پندارند» مفهوم حقوق به ایجاد چنین نظامی منجر می‌شود. امکان سودجویی

هژمون‌ها از مسئله حقوق بشر، ترویج و ارتقای این حقوق به وسیله نظام پانوپتیکونی

ملایم‌تر و NGO مدار را از جذابیت هرچه بیش‌تری برای سرمایه‌داران انحصارگرا

برخوردار می‌سازد. در نهایت می‌رسیم به این «استدلال

نظم‌بنیاد» که مراقبت و خودپایی در سطح خرد، منجر به ایجاد یک نظم بین‌المللی

منضبط‌تر خواهد شد. هدلی بول «نظم جهانی» را چنین تعریف می‌کند:

الگوها یا آرایش‌هایی از فعالیت انسانی که حافظ اهداف ابتدایی یا اولیه زندگی اجتماعی در میان نوع بشر به مثابه یک کل هستند. نظم بین‌المللی نظم میان

کشورهاست ولی کشورها چیزی بیش از مجموعه‌ای از انسان‌ها نیستند... در پس پرسش‌هایی که ما در خصوص نظم میان کشورها مطرح می‌کنیم سؤالات عمیق‌تر و پراهمیت‌تری درباره نظم در جامعه بزرگ نوع بشر وجود دارد.

طبق تلقی «کثرت‌گرایانه» بول از مفهوم جامعه بین‌المللی، حاکمیت و استقلال مهم‌ترین اصل حافظ نظم است. به این ترتیب مداخله در حوزه‌های مستقل با هدف ترویج تلقی‌های «جهانی» از عدالت فردی موجب بی‌ثباتی آن نظم می‌شود زیرا هیچ تلقی «جهانی»‌ای از عدالت وجود ندارد که بخشی جدایی‌ناپذیر از منفعت شخصی کشور مداخله‌گر نباشد. مداخلات به‌طور معمول با استفاده از اصول جهانی (یعنی «بین‌المللی») توجیه می‌شوند اما چون تلقی‌های بسیاری از مفهوم «خیر» و «خوب» وجود دارد تنها «اصلی» که از کثرت منافع کشورها برای حفظ نظم فراتر می‌رود احترام به حقوق

استقلالی دیگر کشورهاست. مداخلات به آن
نظمی که کشورها ترجیح می‌دهند لطمه
می‌زند. از آنجا که نظم موجب ایجاد الگوهای

رفتاری پیش‌بینی‌پذیر می‌شود و در نتیجه
امکان تحقق هم منافع شخصی و هم منافع
جمعی را توأمان فراهم می‌کند به صلاح
کشورهاست که با یکدیگر همکاری کنند.

اما نگرانی بول و سایر کثرت‌گرایان از
آن بود که چنین تلقی سستی از اصول نتواند
در زمان وقوع نسل‌کشی حافظ نظم باشد. در

واقع بول این امکان را منتفی نمی‌دانست که
کشورها نوع «جهان‌وطنی» تری از عدالت را
بپذیرند چرا که هر نظمی در نهایت به نفع
افراد درون کشورها تمام می‌شود، اما با

احتیاط خاطر نشان می‌کرد:

آن جامعه جهان‌وطنی که در صحبت
ما از حقوق بشر فرض گرفته می‌شود تنها
یک ایده‌آل است و چنانچه به خود اجازه
دهیم طوری پیش برویم که گویی چنین
جامعه‌ای یک چارچوب سیاسی و اجتماعی
واقعاً موجود است با خطرات عظیمی روبه‌رو
می‌شویم.

نظریه‌پردازان وابسته به مکتب انگلیسی
«وحدت‌گرایی» همچون نیکولاس ویلر پاسخ
محکم‌تری به این بدبینی کثرت‌گرایان ارائه
داده‌اند. ویلر در پاسخ به استدلال بول درباره

ماهیت ویرانگر و مخرب مداخله
«بشردوستانه» اجرای حقوق بشر را به نفع
دولت‌ها می‌داند:

دلایل بسیاری در تأیید این ادعای
وحدت‌گرایان وجود دارد که سیاست
خارجی‌ای که دفاع از حقوق بشر را محور
اصلی قوانین اخلاقی خود قرار دهد کمک
شایان توجهی هم به حفاظت از منافع ملی و
هم به تقویت ارکان نظم بین‌المللی خواهد
کرد.

هم کثرت‌گرایان و هم وحدت‌گرایان بر
نقشی که «دولت‌ها» به‌عنوان عوامل مجری و
حافظ اصول تشکیل‌دهنده «نظم» جامعه
بین‌المللی ایفا می‌کنند تأکید و تمرکز دارند.

استفاده ما از پانوپتی‌سیسم برای تبیین
فعالیت سازمانهای غیر دولتی شاید هم
نگرانی‌های کثرت‌گرایان و هم وحدت‌گرایان
را کاهش دهد زیرا مراقبت سازمانهای غیر
دولتی نه آشکارا حقوق استقلالی کشورهای
عضو را به خطر می‌اندازد و نه نقض حقوق
بشر را تحمل می‌کند. بنابراین گرچه
هژمون‌ها - به خصوص - همچنان از «نظم»

جهانی لازم برای تحقق «اهداف ابتدایی و
اولیه» خود تفسیری محدود ارائه می‌دهند،
یک نظام حقوق بشری پانوپتی‌کونی ابزار
مشروع‌تری برای چنین نظمی با منطق همان

تفسیر محسوب می‌شود زیرا نوعی سازمان مستقل و خودمختار به نظر می‌رسد.

۵. منافع و محدودیت‌های یک پانوپتیکن حقوق بشری

حال برای تبیین منافع و محدودیت‌های موجود برای امکان‌های مراقبتی یک پانوپتیکن حقوق بشری به سراغ دو مورد خاص مرتبط با نسل‌کشی می‌رویم؛ مورد انتخابات استقلال تیمور شرقی در سال ۱۹۷۵ و مورد رواندا.

۵-۱. سازمانهای غیر دولتی و تیمور شرقی، ۱۹۹۹-۱۹۷۵

در مورد جنبش استقلال طلبانه تیمور شرقی تفاوت خیره‌کننده‌ای هست بین هوشیاری هژمون و موفقیت آن در نسل‌کشی در سال ۱۹۷۵ (تاریخ برگزاری اولین رأی‌گیری برای استقلال تیمور شرقی) که تعداد کارکنان سازمانهای غیر دولتی در محل برای شهادت و گزارش موارد نقض اندک بود و سال ۱۹۹۹ که سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری شبکه نظارتی خرد (در تیمور شرقی) و کلان (جهانی) فراگیرتری در آن نقطه ایجاد کرده بودند.

در ۱۴ دسامبر ۱۹۷۵ به یکباره پس از اعلام استقلال بخش شرقی مستعمره کوچک تیمور، نیروهای اندونزی برای جلوگیری از زد

و خوردهای بیش‌تر میان نیروهای سیاسی رقیب دست به «مداخله» زدند و سپس آن جزیره را اشغال کردند. در سال‌های پس از آن بالغ بر ۲۰۰ هزار تن از ساکنان تیمور شرقی، آن هم تقریباً همگی به دست نیروهای حرفه‌ای و شبه‌نظامی اندونزی، کشته شدند. با وجود حضور چند NGO در جزیره تیمور، شمار معدودی از آنها از ظرفیت یا ساختار ارتباطی لازم برای نظارت بر موارد نقض برخوردار بودند. عفو بین‌الملل در آن زمان در اندونزی حضور داشت ولی تمرکزش بیش‌تر بر اثرگذاری بر دولت اندونزی از طریق سازمان ملل و امریکا با هدف آزادی زندانیان سیاسی بود.

اگرچه شورای امنیت سازمان ملل طی دو قطعنامه در سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ اقدامات اندونزی را محکوم کرد، پوشش بسیار ضعیف و غیر دقیق وضعیت در امریکا در آن زمان تکان‌دهنده است. در ماه‌ها و سال‌های پس از ورود اندونزی، رسانه‌های امریکایی همچنان وضعیت را صرفاً به شکل «جنگ داخلی» میان گروه‌های «ابتدایی» برای کنترل جزیره و اندونزی را همچون «ناظم مدرسه» به تصویر می‌کشیدند. تا سال ۱۹۷۷ رسانه‌ها به‌ندرت ذکری از نقض حقوق بشر در آن نقطه از دنیا به میان می‌آوردند و

در این مدت اندونزی با موفقیت مانع از ورود ناظران سازمان ملل به تیمور شرقی شد.

در نتیجه به دلیل حضور محدود سازمانهای غیر دولتی و عدم حضور ناظران سازمان ملل، جامعه بین‌المللی تا ماه‌ها و سال‌ها پس از حمله اندونزی، از نقض حقوق بشر در آنجا بی‌خبر بود. اما در دهه بعد سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری شبکه‌ای جهانی تشکیل دادند که می‌توانست اطلاعات را به شکل مؤثرتری انتشار دهد. این امر باعث افزایش توجه رسانه‌ها و در نتیجه افزایش حضور آنها در تیمور شرقی گردید.

چندی بعد ارتش اندونزی که با اعطای حق رأی برای کسب استقلال به مردم تیمور

شرقی مخالف بود، «نقشه‌هایی به اجرا گذاشت تا انتخابات به نفع ادغام تیمور شرقی در اندونزی تمام شود یا اینکه اصلاً رأی‌گیری برگزار نشود». در روزهای قبل از برگزاری انتخابات استقلال در ۳۰ اوت ۱۹۹۹، نیروهای طرفدار اندونزی با پشتیبانی مقامات اندونزی مبادرت به تهدید و ارباب ساکنان تیمور شرقی کردند و در روزهای پس از برگزاری انتخابات شبه‌نظامیان اندونزیایی و دیگر گروه‌های شبه‌نظامی آن کشور گروه گروه وارد تیمور شرقی شدند. در نتیجه ده‌ها هزار تن از مردم تیمور شرقی مجبور به ترک

خانه‌های خود شدند که بسیاری از آن خانه‌ها به همراه دیگر زیرساخت‌ها تخریب گردیدند.

در سال ۱۹۹۹ برخلاف سال ۱۹۷۵ سازمان ملل ولو با تأخیر قادر به نشان دادن واکنش به این وقایع بود و در ۲۰ سپتامبر یک نیروی صلح‌بان به فرماندهی اتریش را در محل مستقر کرد. با وجود وسعت هزینه‌های فیزیکی، اعم از انسانی و غیره، وضعیت با آنچه پس از تجاوز ۱۹۷۵ در زمینه نقض نظام‌مند حقوق بشر رخ داد بسیار متفاوت بود. بی‌شک رسانه‌ها در این مراقبت نقش مهمی ایفا کردند زیرا حضور آنها در سال ۱۹۹۹ در تیمور شرقی پررنگ‌تر از سال ۱۹۷۵ بود.

با این حال ما به رسانه‌ها به چشم عاملی بدیل که می‌توانند این «نفع» پانوپتیگون را بهتر از مراقبت سازمانهای غیر دولتی توضیح دهند نگاه نمی‌کنیم، بلکه بیش‌تر به آنها به‌عنوان نهادی می‌نگریم که هماهنگ با سازمانهای غیر دولتی و از دو طریق با آنها تعامل داشتند. اول اینکه حضور و ارتقای سطح هماهنگی سازمانهای غیر دولتی در تیمور شرقی از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد بود که رسانه‌ها را به حضور در آنجا تشویق کرد. دوم اینکه رسانه‌ها خروجی‌های بی‌واسطه‌تری برای انتشار اطلاعات

قدرت بین اقوام هوتو و توتسی بود که هواپیمای حامل رئیس جمهور رواندا که یک هوتوی «میان‌ه‌رو» بود و رئیس جمهور بوروندی، مورد اصابت قرار گرفت و سقوط کرد و هر دوی آنها کشته شدند. در پی این سانحه هوتوهای «تندرو» به بهانه این واقعه، نسل‌کشی برنامه‌ریزی شده گسترده‌ای علیه توتسی‌ها و هوتوهای میان‌ه‌رو به راه انداختند پس از کشته شدن ۱۰ صلح‌بان بلژیکی به دست هوتوها، بلژیک صلح‌بانان خود را از منطقه خارج کرد و سازمان ملل هم از تکمیل نیروی UNAMIR که برای کمک به رواندایی‌ها جهت اجرای توافقات آروشا در محل مستقر شده بود سر باز زد و سرانجام به کار همان نیرو هم پایان داد. هوتوها با بهره‌برداری از حضور کم‌رنگ نیروهای صلح‌بان تنها ظرف ۱۰۰ روز قریب به ۸۰۰ هزار توتسی را قتل عام کردند. ولی با آنکه اطلاعات ارائه شده از سوی سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری حاکی از قطعیت تقریبی وقوع نسل‌کشی می‌داد، دول غربی اقدام کافی برای جلوگیری از نسل‌کشی و پاسخ به آن صورت ندادند.

زمانی هم که بالاخره اقداماتی در رواندا صورت گرفت دیگر برای مهار خیلی از کشت و کشتارها دیر شده بود. سازمانهای غیر

جمع‌آوری شده توسط سازمانهای غیر دولتی به دست می‌دادند. البته موضوع لزوماً این نیست که در نهایت سازمانهای غیر دولتی بودند که جامعه بین‌المللی را به درگیر شدن در مسئله تیمور شرقی در سال ۱۹۹۹ برانگیختند، هرچند احتمالاً این مسئله درست است. جنبه‌هایی از این قضیه که بیش از همه اهمیت دارند عبارتند از: (۱) حضور یک شبکه قوی NGO می‌توانست حکم چشمان آن دسته از سازمان‌های دولتی و بین‌المللی را داشته باشد که می‌خواستند بدانند در آنجا چه می‌گذرد، و (۲) شبه‌نظامیان اندونزیایی در سال ۱۹۹۹ برخلاف سال ۱۹۷۵ به واسطه مقامات جاکارتا فهمیده بودند که زیر نظر قرار دارند و در نتیجه رفتارشان را تغییر دادند.

۲-۵. مسئله رواندا، ۱۹۹۴
برای تشخیص محدودیت‌های یک نظام پانوپتیکنونی حقوق بشر، مورد رواندا بسیار آموزنده است. در حالی که وقایع اندونزی شاهد مثال کارایی یک پانوپتیکنون حقوق بشری است، وقایع رواندا نشان می‌دهد که نظارت و شرم‌نده‌سازی هم حد و مرز و محدودیتی دارد.

در سال ۱۹۹۴ دولت رواندا در کار اجرای توافقات آروشا یعنی توافق تسهیم

دولتی حقوق بشری در واقع از چالش‌های فراروی خود در جلوگیری از نقض حقوق بشر آگاهند و می‌دانند که عواملی وجود دارد که مانع از تلاش‌های مراقبتی آنها می‌شود.

ما براساس نمونه روآندا به تشریح چهار دسته از مسائلی می‌پردازیم که به کارایی یک پانوپتیگون حقوق بشری در جلوگیری از نسل‌کشی لطمه می‌زنند.

۶. قدرت ساختارهای دولتی

در موقعیت‌های سیاسی مثل روآندا سازمان‌های غیر دولتی حقوق بشری ممکن است با قطعیت ندانند که چه کسی را باید شرم‌منده سازند یا با چه کسی مذاکره کنند و در نتیجه مقصران می‌توانند از به‌گردن گرفتن تقصیرات طفره روند. مرتکبان نقض حقوق بشر ممکن است طرف دیگر را به خطاکاری متهم کنند و سران دولت‌ها ممکن است ادعا کنند قادر به مهار خشونت‌های به‌ظاهر «کنترل نشده» و «هماهنگ‌نشده» نیستند.

همچنین گروه‌های شورشی یا «دولت‌های مطرود» اگر ارزشی برای اینکه عضو جامعه بین‌المللی شناخته شوند قائل نباشند ممکن است تحت تأثیر نظارت سازمان‌های غیر دولتی هم قرار نگیرند. اگرچه شاید فرآیند نظارت و شرم‌منده‌سازی برای

مقابله با نقض حقوق بشر در مورد روآندا کارگر نیافتاده باشد، با این حال شاید دولت‌های مطرود به سمت درونی کردن هنجارهای حقوق بشری و عضویت در جامعه بین‌المللی حرکت کنند و در این صورت فعالیت‌های نظارتی سازمان‌های غیر دولتی حقوق بشری نقش مهمی در این روند دارد.

اهمیت جایگاه کشورها در نحوه برخورد جامعه بین‌المللی با قربانیانی که آنها را به‌عنوان افراد یا گروه‌ها می‌بیند تا شهروندانی که در مجموع یک کشور را تشکیل می‌دهند نیز نمودار است. در نظام سیاسی بین‌المللی، کشورها جایگاه «بازیگران مشروع» را دارند. وقتی مردمی در درون یک مرز و بوم جایگاه «کشور» را پیدا می‌کنند حائز منافع، حمایت‌ها و مسئولیت‌هایی می‌شوند که جامعه بین‌المللی برای چنین نقشی تعیین کرده است. بنابراین توتسی‌های روآندا به‌دلیل عدم برخورداری از چنین جایگاهی قادر به درخواست کمک از جامعه بین‌المللی نبودند. بازیگران مختلف به‌راحتی می‌توانستند نسل‌کشی توتسی‌ها توسط هوتوها را موردی از جنگ داخلی و درگیری‌های ابتدایی بدانند تا موردی از تهاجم نامشروع اما هماهنگ‌شده یک گروه به گروه دیگر.

۷. عوامل شناختی^۱

عوامل شناختی مانند ایدئولوژی‌ها و «شناخت» درس‌های آموخته‌شده نیز ممکن است کارایی امر نظارت را کاهش دهند. ایجاد یک اقتصاد جهانی منظم که از بازیگران «متمدن» و پربازده تشکیل شده باشد با وجود همه مشکلاتی که دارد شاید در درازمدت به نفع هژمون‌ها باشد، اما دریافت‌های مرسوم، این منافع را به چالش می‌کشد.

برای مثال رئال‌پولیتیک در طول تاریخ همواره به کارآمدی نظارت بر حقوق بشر لطمه زده است. این دکترین از کشورها می‌خواهد که حساب «احساسات» را از محاسبات سیاست خارجی جدا کنند و تأکید دارد که رفتار نوع‌دوستانه باعث تضعیف قدرت یک کشور در مقابل دیگر کشورهای نظام بین‌المللی می‌شود که از هر فرصتی برای سلب قدرت نظامی کشورهای قدرتمند استفاده می‌کند. این دکترین همچنین مانع از آن می‌شود کشورها متوجه ارتباط بین ارتقای حقوق بشر و یک نهاد جهانی تحت انضباط شوند که در غیر این صورت شاید آن را در راستای منافع اقتصادی خود ببینند. به‌علاوه چون حقوق بشر الزام «اخلاقی»

می‌آورد محاسبات رئال‌پولیتیک، آن را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد، چون حقوق بشر با مبانی کشورهای عقل‌گرای خودخواهی که باید در جهانی هولناک و پر هرج و مرج ادامه حیات دهند سازگاری ندارد و در نتیجه براساس رئال‌پولیتیک اخلاق بین‌المللی یک اصطلاح متناقض است.

در مورد درس‌های آموخته، موارد اخیر نقض حقوق بشر، همچنین قابلیت کشورها در ارزیابی دقیق وضعیت و کارایی گزینه‌های مختلف را کاهش می‌دهد. کالین پاول در واکنش به برداشته‌های غلط از مداخلات نظامی دوران جنگ سرد، «دکترین پاول» را ارائه داد که بر «استراتژی خروج» برای همه مداخلات نظامی تأکید داشت. هنگامی که اکثر سیاستمداران امریکایی در فکر مداخله در روآندا - و بوسنی - بودند پاول آنها را از مداخله بر حذر می‌داشت. تأثیرات موردهای سومالی و بوسنی به‌وضوح موجب بی‌میلی دولت کلینتون به درگیر شدن در روآندا گردید و بسیاری در سازمان ملل (سران سازمان و نمایندگان کشورها) با این فضا همسو بودند. پاول متوجه نبود که آینده چه بسا شبیه به گذشته نباشد و درس‌های دیروز شاید به درد حل مسائل فردا نخورد.

مورد روآندا همچنین نشان می‌دهد

برداشت‌های پیشینی یک بازیگر از جهان بر نحوه تفسیر او از اطلاعات جدید اثر می‌گذارد. نسل‌کشی روآندا را یک درگیری قبیله‌ای می‌پنداشتند که حاصل رقابت‌های قومی عمیق و ریشه‌دار و ابتدایی است و تا مدت‌ها پس از آشکار شدن شواهد محکم دال بر وقوع نسل‌کشی، هم مقامات امریکایی و هم رسانه‌ها خشونت‌های روآندا را نمونه‌ای بارز از درگیری‌های قبیله‌ای ترسیم می‌کردند.

۸. کنترل هزینه‌ها توسط مرتکبان

نسل‌کشی

مرتکبان نسل‌کشی می‌توانند با افزایش هزینه‌های نظارت بر بحران‌ها، مخلّ کارایی و کارآمدی یک پانوپتیکون حقوق بشری شوند. ناقضان حقوق بشر شاید متوجه شوند که به هر دلیلی حضور سازمانهای غیردولتی یا دیگر ناظران خارجی کار نقض حقوق بشر را برای آنها دشوارتر می‌سازد. در نتیجه احتمال دارد این ناقضان تدابیری بیاندیشند تا کلاً مانع از ورود سازمانهای غیردولتی و ناظران به کشور شوند یا آنها را مجبور به ترک کشور کنند، یا دسترسی آنها به مکان‌های وقوع نقض را محدود سازند.

۹. اقدامات رسانه‌های غربی

برای آنکه نظارت حداکثر کارایی را داشته باشد خروجی‌های اطلاعات باید نسبت به گزارش‌های سازمانهای غیردولتی درباره نقض حقوق بشر حساس باشند. سازمانهای غیردولتی حقوق بشری به رسانه‌ها برای کمک جهت افشای موارد نقض و شرمنده‌سازی دول غربی و وادارسازی آنها به عمل نیاز دارند. بدون ارائه گزارش‌ها و تصاویر موثق از رنج انسان‌ها، نخبگان سیاسی ممکن است با توسل به منطق رئال‌پولیتیک یا محاسبات سیاسی بی‌عملی خود را توجیه کنند. نبود این نوع پوشش رسانه‌ای در مراحل اولیه نسل‌کشی در روآندا به تصمیم‌گیرندگان غربی امکان داد تا عدم مداخله خود را مشروع جلوه دهند.

در حالی که این عوامل بر میزان نفعی که هژمون‌ها از یک رژیم جهانی حقوق بشر کسب می‌کنند اثر می‌گذارد سازمانهای غیردولتی در کار نظارت خود رفته رفته انعطاف بیش‌تری از خود در برخورد با این موانع نشان می‌دهند. در نتیجه چشم‌انداز یک پانوپتیکون حقوق بشری که مستلزم مداخله دائم نباشد هنوز خوش‌بینانه است.

برای مثال در حالی که دول غربی هزینه‌های مداخله جهت توقف نسل‌کشی را

دیدگاه لیبرال را اختیار کرده‌ایم زیرا همین دیدگاه غربی است که معتقد است جلوگیری از نسل‌کشی به حفظ یک نظم جهانی لیبرال کمک می‌کند. اما حداقل دو گروه به این دیدگاه انتقاد دارند.

دسته اول پیروان چندفرهنگی‌باوری و دیگرانی که شاید نگران باشند چنین نظامی افراد را صرفاً برای اهداف سیاسی و استراتژیک تحت انضباط درآورد و در نتیجه شرکت‌های چندملیتی بتوانند از یک جمعیت جهانی همگن مطلوب غرب بهره‌کشی کنند. ما در بخش سوم به این نگرانی منطقی پرداختیم و یک استدلال مبتنی بر اصالت ساختار اقتصادی را به‌عنوان یک دلیل از سه دلیل ممکن برای این امر ارائه دادیم که چرا هژمون‌ها دنباله‌روی از یک رژیم پانوپتیکنونی حقوق بشری را به نفع خود ارزیابی خواهند کرد. فوکو خود انضباط را به همین شکل می‌بیند؛ یعنی به‌عنوان «نوعی قدرت» که انواع نهادهای «تخصصی» می‌توانند آن را به دست آورده و به این ترتیب امکان بردن اثرات قدرت تا جزیی‌ترین و دورترین اجزا را فراهم کنند. در نتیجه توزیع روابط قدرت تا اجزای بی‌نهایت کوچک مقدور می‌شود. حتی مایکل ایگناتیف کاملاً لیبرال هم گفته است «فعالان سازمانهای غیر دولتی شگفت‌زده

بسیار بالا ارزیابی کرده‌اند، سازمانهای غیر دولتی از مجاری دیگر وضعیت حقوق بشر را ارتقا بخشیده‌اند. همان‌طور که گفته شد سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری توجه بیشتری به نهادی کردن سازوکارهای پاسخگویی برای تقویت تهدید و تنبیه نشان داده‌اند.

۱۰. نتیجه‌گیری

چنانچه بپذیریم برچیدن موانعی که به عنوان مثال در رواندا وجود داشته امکان‌پذیر است، آنگاه می‌توان سناریوهایی را در نظر آورد که طبق آنها سازمانهای غیر دولتی کار جامعه بین‌المللی را انجام دهند. چون مراقبت آنها ممکن است به وضعیتی از «خودبانی» و سوبژکتیویته‌ای بیانجامد که مشخصه آن احترام به حقوق بشر به‌معنای غربی آن باشد. این امر هزینه‌هایی را که واقع‌گرایان و دیگران در مخالفت با سیاست‌های «بشردوستانه» به آنها استناد می‌کنند تا حد زیادی از بین می‌برد. نتیجه، تشکیل یک نظام جهانی حقوق بشر خواهد بود که نسل‌کشی را قبل از اینکه حتی شروع شود متوقف می‌سازد.

گفتمان را با انتقاد از خود به پایان می‌بریم. ما برای ارائه مفاهیم «حقوق بشر» و «سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری»

می‌شوند اگر دریابند دستور کار حقوق بشریشان در تمام این مدت در خدمت منافع سرمایه جهانی بوده است».

گرفتن دغدغه‌های فوق پیش رود و بحث خود را با سه مطلب مطابق با آن دغدغه‌ها به پایان می‌بریم:

دسته دوم پیروان نظریه انتقادی هستند که استفاده ما از پانوپتیکون را دارای آثاری زیان‌بخش برای تلاش‌های فردی و جمعی در پیگیری «هیأت‌های» دیگری از عدالت می‌دانند. برای مثال فرد به مثابه عضو ساختاری اقتصادی که ویژگی آن نابرابری یا بهره‌کشی و استثمار است. به این ترتیب یک پرسش اساسی و مهم آن است که آیا ترتیبات سیاسی ایجاد شده توسط یک پانوپتیکون حقوق بشری می‌تواند و باید اصلاح شود یا خیر؟

اول - اینکه بررسی ما به تلاش‌های نظریه انتقادی کمک می‌کند چون آشکارکننده نوعی آرایش قدرت است. از آنجا که شبکه NGO - هژمون، بخشی از ساختار سیاسی‌ای است که از جان و آزادی افراد حفاظت می‌کند، پانوپتیکون حقوق بشری را می‌توان «عادلان» در نظر گرفت، اما شیوه‌های این شبکه در ایجاد یا حفظ بی‌عدالتی را نیز نباید از نظر دور داشت.

از آنجا که ما از یک نظام پانوپتیکون «انضباطی» برای درک نحوه پیشگیری از نسل‌کشی استفاده می‌کنیم امیدواریم استفاده ما از این برداشت‌های لیبرال از حقوق بشر و سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری بیش‌تر به‌عنوان یک توصیف تعبیر شود تا یک ارتقای هنجاری، ما هم موافقیم که سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری غربی دارای «دستور کار سیاسی» هستند و در حال تحمیل یک «نظام ارزشی» غربی - لیبرال بر جوامع غیر غربی. به‌علاوه امیدواریم گسترش حقوق بشر با احتیاط و با در نظر

دوم - اینکه ماهیت مستقل سازمانهای غیر دولتی راه را برای بررسی انتقادی ساختارهای قدرت هژمونیک می‌گشاید، حتی اگر سازمانهای غیر دولتی به نفع آن ساختارها عمل کنند. این سازوکاری «درونی» است که می‌تواند کنترل فرد تحت انضباط را بهبود بخشد زیرا سازمانهای غیر دولتی به انتقاد خود از دول غربی به سبب سیاست‌های نامنسجم آنها که در نهایت به نتایجی غیر عادلانه می‌انجامد ادامه خواهند داد. چنین پادطرح‌ها یا پروژه‌های متقابلی به گفته فوکو چالش اجتناب‌ناپذیری است که «انضباط» باید با آن مواجه شود.

سوم - آنکه به اعتقاد ما حتی یک

کنترل نامریی مورد رصد دائمی قرار داشته و هر لحظه ممکن است تمامی پیشینه پوشالی ساخته شده توسط خویش را بر باد بینند، لذا ناخودآگاه در ظاهر و حتی باطن اعمال خود بازنگری نموده و تلاش می‌نمایند تا در حد امکان، از مواجهه با افکار عمومی خودداری ورزند.

وجه منفی این سیستم کنترلی نیز، احتمال سوءاستفاده از آن در جهت اهدافی است که لزوماً ارتقای سلامت جامعه نخواهد بود. یک دولت - همانند دولت ایالات متحده - می‌تواند با استناد به ترتیبات مورد نیاز ضد تروریستی، تمامی مکالمات شهروندان خود را زیر نظر گیرد و بر آنان کنترل نامحسوس داشته باشد. این رفتار دولت امریکا چند سال قبل نیز با جنجال سیستم اشلون در اروپا، در معرض نگاه افکار عمومی قرار گرفت.

در هر حال، این امر که سازمان‌های غیر دولتی می‌توانند به‌عنوان ابزارهای یک سیستم پانوپتی سیسمی به کار رفته، حتی در این بین مورد تشویق هژمون‌ها قرار گیرند، موضوعی است که واقعیت دارد. اما رسیدن به این جمع‌بندی در ذهن که سازمان‌های غیر دولتی همگی آلت دست قدرت‌های بزرگ بوده و جهت اعمال نفوذ و سیاست‌های استعماری آنان به کار می‌روند، ساده‌سازی

وضعیت جهانی که به دلیل محو نسل‌کشی، شکنجه یا حتی زندان سیاسی مستعد بهره‌کشی و استثمار است بهتر از جهانی است که در آن چنین موارد نقضی رخ می‌دهد. شاید تنها پس از آنکه ما حقوق اولیه افراد را تضمین کردیم آنگاه می‌توانیم «ارزش‌های» ثانویه‌ای را که باید بیش از پیش تشکیل‌دهنده جامعه بین‌المللی ما باشند پیش ببریم.

۱۱. ارزیابی و دیدگاه

اگر آن‌گونه که از میشل فوکو در ابتدای این مقاله نقل شده، پانوپتی سیسم به انضباط یا نوعی «تکنولوژی» قدرت منحصر شود که هدف آن «به کمال رساندن قدرت» و محقق ساختن اطاعت و سرسپردگی «بدون ضروری ساختن اعمال عملی آن» باشد، الگوهای پانوپتی‌کونی از آنجا که به شکلی نامحسوس این تکنولوژی را تا حوزه «زندگی روزمره» بسط می‌دهد و می‌توان از آن در هر عرصه‌ای برای کنترل رفتار بهره برد، کارکرد دوگانه‌ای پیدا خواهند کرد، یک کارکرد مثبت و یک کارکرد منفی. در کارکرد مثبت، آنانی که به تعدی به دیگران پرداخته یا حقوق مردم جامعه را نقض می‌نمایند، در بخشی از ذهن خود همواره از آن بیم خواهند داشت که اعمال و کردارشان توسط نوعی سیستم

بیش از حدی است که چشم ما را بر توان
 بالقوه این بازیگران فعال و اثرگذار جهانی
 بسته، فرصت‌های بسیاری را از دستگاه
 سیاست خارجی کشورمان به‌ویژه در زمینه
 گرفتن ابتکار عمل در حوزه‌هایی همچون
 حقوق بشر خواهد گرفت.

www.mcsr.ir

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی